



سال اول ، شماره ی هشتم  
آمرداد خورشیدی ۱۳۸۸  
August 2009



No Fear,  
We are Queer



نشریه ی ن د ا

www.mirhusseincafe.wordpress.com



سال اول

شماره ی هشتم

آگوست 2009

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان ایرانی - IRQR

www.irqr.net

مدیر مسئول نشریه: آرشام پارسی

طرح روی جلد: پوپک

آدرس وب سایت:

www.nedamagazine.net

آدرس پست الکترونیکی:

info@nedamagazine.net

ن د ا تلاش می کند تا فضای فراهم

آورد تا دگرباشان و غیردگرباشان ایرانی

بتوانند نظرات خود را به صورت آزاد بیان

کرده و موضوعات را به چالش بکشند.

بنابراین مطالب منتشر شده در ن د ا

نظر نویسنده ی آن است و لزوما

منعکس کننده ی دیدگاه گردانندگان

نشریه نیست.

2

سخن اول، آرشام پارسی

3

گذشته باید چراغ راه آینده باشد، احمد رافت

5

اواخواهر، ترجمه ی روزبه

9

Undo، چهار نعل به پشت مرزهای 57، فرخ

13

چرا دین ستیزی، پارسا

15

بسترسازی برای تصویب قوانین حمایت از همجنسگرایان، ماندگار

17

سیب (قسمت چهارم)، پریا ف

24

با هم زندگی کنیم؟، احمد

26

تهدیدات نظامی اسرائیل و دیگر رویدادهای ایران، امید

29

سهراب، سپیده

30

زندگی نامه اسحاق نیوتن، سعیده

33

روی رسانه ی ملی یادداشت بنویسیم، احسان

35

رسانه ها

-----  
1- سال اول - شماره هشتم



یک سال پیش منیره برداران را در سمینار حقوق بشر در ایران در سن خوزه ی کالیفرنیا ملاقات کردم. گفتگویی داشتیم که آن را با اجازه اش ضبط کردم. و امروز فرصتی شد تا آن را دوباره بشنوم. منیره در لابلای حرف هایش گفت: «چیزی که هیچ بحثی در آن نیست این است که حقوق دگرباشان حقوق بشر است. و امیدوارم در اثر تلاش هایی که صورت می گیرد روزی کنوانسیون همچون علیه شکنجه و یا رفع

تبعیض علیه زنان در سازمان های جهانی مطرح و تصویب شود که دولت ها را موظف کند تا در راه دفاع از حقوق شهروندان دگرباشان شان تلاش کنند. فعالیت های من بیشتر در زمینه ی شرایط زندانیان سیاسی و شکنجه های آنها متمرکز بوده است و کمتر در زمینه ی دگرباشان فعالیت داشته ام اما برای من بسیار جالب بود وقتی با دوستانی صحبت می کردم که سال ها قبل از مخالفان سرسخت همجنسگرایی بوده اند و امروزه افکار آنها تغییرات اساسی کرده و اگر از حامیان حقوق این قشر از جامعه نباشند، اما حداقل مخالفت های آشکار هم نمی کنند. این تابوها هستند که جامعه های تحت تبعیض را قربانی می کنند و باید این تابوها را شکست. باید ایستاد و برای گرفتن حقوق مان تلاش کنیم حالا این حقوق می تواند شامل خیلی موارد باشد. فقط باید خواست و پیگیر آن بود. حتمن محقق خواهد شد همانطور که در خیلی از کشورها این گونه تلاش ها به نتیجه رسیده است.»

در آن زمان کاملن با حرف هایش موافق بودم و امروز با مرور آنها شواهد بیشتری برای پذیرفتن این حقایق وجود دارد. تغییر قوانین و در پی آن تغییر فرهنگ (و یا برعکس) آنچنان که به نظر می رسد کار دشواری نیست. یکی از دوستان همجنسگرای ایرانی که در سن سی سالگی و هم زمان با انقلاب اسلامی از ایران خارج شده بود، در مقایسه شرایط دگرباشان در گذشته و حال گفت: «چه کسی فکر می کرد در مدت زمان بسیار کوتاه تاریخی این همه تغییرات بزرگ اتفاق بیافتد؟» این تغییرات شاید برای ما دگرباشان نسل جوان قابل لمس نباشد اما برای دگرباشان نسل میانسال و کهنسال یک رویا و یا آرزو محسوب می شده است. داشتن یک مجله ی دگرباشی به زبان فارسی، وجود سازمانی ایرانی متعلق به دگرباشان، ارتباطات آنلاین و ... از مواردی است که امروزه ما آنها را در اختیار داریم اما نسل های قبل از آن محروم بوده اند و حتا این تصور هم برایشان وجود نداشته است که روزی مسئله ای که آنها حتا از به کار بردن اسم آن ترس داشته اند به یکی از موضوعات مهم حقوق بشری در مورد ایران تبدیل شود.

همانطور که منیره برداران اشاره کرد نمونه های زیادی از به نتیجه رسیدن این گونه خواسته ها وجود دارد که استون وال نیویورک می تواند اولین نمونه و هندوستان آخرین نمونه تاکنون باشد. جامعه ی دگرباشان همواره برای از بین بردن تبعیض ها و مجازاتی که بر آنها اعمال می شد تلاش کرده اند و در بسیاری از موارد به موفقیت دست یافته اند. در امریکا مجازات مرگ برای دگرباشان وجود نداشته است و مسئله آنها از بین بردن تبعیض بوده است. در پاکستان مجازات مرگ به زندان تغییر یافت. در هندوستان مجازات دگرباشان از شش ماه تا ده سال زندان بود که پس از سال ها تلاش و لابی های حقوق بشری بالاخره دادگاه عالی هند حکم به جرم زدایی از همجنسگرایی را صادر کرد. و صدها نمونه ی دیگر که در کمتر از پنجاه سال اتفاق افتاده است. «چه کسی فکر می کرد در مدت زمان بسیار کوتاه تاریخی این همه تغییرات بزرگ اتفاق بیافتد؟»

برای ما هم تغییر امکان پذیر است «باید ایستاد و برای گرفتن حقوق مان تلاش کنیم. حتمن محقق خواهد شد همانطور که در خیلی از کشورها این گونه تلاش ها به نتیجه رسیده است.»

پارلمان ایتالیا جایزه بین‌المللی امسال آزادی بیان خود را به خبرنگار با سابقه ایرانی تبار احمد رافت داد. این پارلمان از سال آینده جایزه آزادی بیان بین‌المللی خود را به نام ندا اهدا خواهد کرد. در مراسمی که هفته ی گذشته در باشگاه قانون‌گزاران ایتالیا در شهر رم برگزار شد، احمد رافت این جایزه را از فردریکو اورلاندو، یکی از پدران روزنامه‌نگاری ایتالیا و بنیان‌گذار اصل ۲۱ دریافت کرد. جوزپه جولیتی، قانون‌گزار و سخنگوی اصل ۲۱ گفت «اگر خبرنگارانی چون احمد رافت نبودند ما احتمالاً نمی‌توانستیم به آسانی از آنچه در ایران در این هفته‌ها اتفاق می‌افتد با خبر شویم زیرا رژیم ایران هر گونه مجرای اطلاع‌رسانی حرفه‌ای را بسته‌است» احمد رافت جایزه اصل ۲۱ را به کلیه همکارانش که قبل و بعد از انتخابات ۲۲ خرداد زندانی شده‌اند تقدیم کرد و افزود: «این جایزه را به ویژه به ندا آقاسلطان تقدیم می‌کنم که چون دیگر جوانان حاضر در میدان به شهروندان خبرنگار تبدیل شده‌اند» احمد رافت از پدری ایرانی و مادری ایتالیایی در تهران متولد شده است. او دانش‌آموخته در رشته علوم سیاسی از دانشگاه پروجا در ایتالیا و رشته روان‌شناسی از دانشگاه فرانکفورت است. او کار حرفه‌ای روزنامه‌نگاری را از سال ۱۹۷۷ آغاز کرده و با مجلات بزرگ بین‌المللی همکاری دارد. آقای رافت هم‌اینک به عنوان متخصص در امور خاورمیانه و ایران در بنگاه بین‌المللی آدنکرونوس در رم کار می‌کند و عضو مؤسس انجمن آزادی بیان در ایران است. احمد رافت مترجم چند کتاب از چه گوآرا به زبان فارسی است و نوشته او در مورد زندگی صدام حسین به چندین زبان منتشر شده‌است. ندا، نشریه ی دگرباشان ایرانی دریافت این جایزه را صمیمانه به دوست و همکارمان آقای رافت تبریک می‌گوید.

## گذشته باید چراغ راه آینده باشد

اشتباهات ۳۰ سال پیش را تکرار نکنیم

احمد رافت

نسل دیگری امروز برای تغییر به خیابان آمده است. پدران و مادران بسیاری از جوان‌هایی که امروز فریاد آزادی سر داده‌اند، سی سال پیش نیز با شعارهای مشابه روزها و شب‌ها در خیابان‌ها و بر بام خانه‌ها علیه حکومت وقت شعار می‌دادند، کتک می‌خوردند، دستگیر و حتی کشته می‌شدند. سی سال گذشت، هنوز در خیابان‌ها هستند، این بار به همراه فرزندان و حتی نوه‌هایشان، با شعارهایی کم و بیش مشابه اما هنوز تشنه ی آزادی. این بار در کنار آزادی گروهی دموکراسی را از جمله خواست‌های خود می‌دانند. سی سال پیش جنبشی که بر حکومت محمدرضا پهلوی نقطه ی پایان گذاشت، نتوانست آزادی و دموکراسی را جایگزین آن سازد. نتوانست به هیچ‌کدام از اهداف خود حتی کوچکترین آنها نیز دست یابد.



سی سال گذشت و افرادی چون من که آن زمان هم در راه دست‌یابی به این آرزوها وقت و عمرشان را صرف می‌کردند، هنوز در جستجوی آزادی و دموکراسی هستند. سی سال پیش هنگامی که پرواز معروف شرکت هواپیمایی ایرفرانس آقای خمینی و همراهانش را به ایران باز می‌گرداند در روزنامه ای ایتالیایی که آن زمان در آن قلم می‌زدم و هفته‌های آخر مرا برای پوشش خبری آنچه در نوفل‌لوشاتو می‌گذشت من را به این شهرک کوچک فرانسوی فرستاده بود، سرمقاله ای نوشتم که عنوان آن چنین بود: انقلاب مرد.

مرگ زودرس انقلاب سی سال پیش، مرگ جنبش گسترده سی سال پیش که ما را از چاله به چاه انداخت نتیجه ی اشتباهاتی است که متأسفانه این روزها بار دیگر شاهد آن هستیم. آن زمان نیز بسیاری متأسفانه بر این باور بودند که باید انتقاد از آقای خمینی و نظرات مستبدانه، عقب‌گرا، رادیکال، مذهبی و غیردموکرات ایشان را علنی نساخت و در سینه نگاه داشت، زیرا پس از شکست

دشمن (منظور حکومت پادشاهی بود) زمان برای مطرح ساختن این انتقادات و نظرات میسر می شد .

با مطرح ساختن اولین خواست ها سرکوب فرا رسید و هزاران نفر به زندان افتادند و سپس مقابل جوخه ی اعدام قرار گرفتند. حجاب اختیاری زنان به حجابی که به نام اتحاد عمل پارچه بر سر انداخته بودند به حجاب اجباری تبدیل شد. آزادی احزاب، دگراندیشان را راهی اوین ساخت. آزادی مطبوعات سراب ماند و با آغاز جنگ با عراق همه چیز به فراموشی سپرده شد .

پس از سی سال متاسفانه بار دیگر شنیده می شود که نباید از هم اکنون با میر حسین موسوی یا هر شخص دیگری که ادعای رهبری جنبش را دارد، وارد گفتگو شد. نباید شعارها و خواست هایی را مطرح ساخت که مورد توافق ایشان و دیگران نیستند. اگر خواست این جنبش و شعار اساسی آن الله اکبر است، اگر دگراندیشان و غیرخودی ها در این جنبش جایی ندارند، اگر جدایی دین از سیاست هدف اصلی این حرکت نیست، آقای میرحسین موسوی و بویژه دوستان خارج از کشوریشان از هم اکنون مواضع شان را روشن کنند .

بسیاری از کسانی که امروز جان بر کف به خیابان می روند، برای دفاع یا مخالفت با نظرات آقای موسوی و خودی ها زندگی شان را کف دست نگذاشته اند. دفاع از حق آقای موسوی در برنده شدن انتخابات ریاست جمهوری نباید حمایت از ایشان و دوستان شان تلقی شود. نوار سبز به دست بستن نباید اسلامی بودن این جنبش تلقی شود. سبز رنگ پرچم ماست و معنای آن امید به آینده، امید به جهانی بهتر است .

اگر از امروز ما خواست های خود را پشت الله اکبرهای پشت بامی شبها پنهان کنیم، فردا بار دیگر با دست های خالی از خیابان ها به خانه باز خواهیم گشت. ما در محکوم نمودن حکومت ولایت فقیه که تلاش دارد جمهوری اسلامی را به خلافت اسلامی تبدیل سازد با آقای موسوی همراه هستیم، ولی باید از هم اکنون روشن باشد که نه به نام اسلام بلکه به نام آزادی و دموکراسی در خیابان ها هستیم. حضور بسیاری از ایرانی ها، شاید اکثریت آنها، در خیابان ها و پشت بام ها برای حفظ نظام جمهوری اسلامی نیست بلکه برای تغییر آن به نظامی است که دین از سیاست حذف شده باشد. نباید برای آقای موسوی و دوستان داخل و خارج نشینشان این سوتفاهم پیش آید مردمی که امروز مورد حمله ی بسیجی ها قرار می گیرند، نداها و سهراب ها، در راه اسلام جان دادند. ندای سهراب آزادی و دموکراسی در کشوری است که در آن دین در مسجد و سیاست در دولت قرار دارد .

محتوای غیر شفاف و نامعلوم این جنبش که کلیه مخالفان نظام کنونی در داخل و خارج کشور در کنار هم قرار داده است یکی از دلایل عدم حمایت گسترده ی غرب از آقای میر حسین موسوی است. غرب تا کنون تنها سرکوب تظاهرکنندگان را محکوم کرده است و حتی یک کلمه هم در حمایت از میرحسین موسوی هزینه نکرده است زیرا نمی خواهد اشتباه سی سال پیش را که منجر به سرنگونی رژیم پادشاهی و جاننشینی آن توسط حکومت اسلامی شد، بار دیگر تکرار شود. ما هم باید از گذشته درس بگیریم و این بار همان اشتباهات سی سال پیش را تکرار نکنیم. هدف برکناری احمدی نژاد از ریاست جمهوری و یا محدود ساختن اختیارات ولی فقیه نیست. هدف حرکت در جهت حکومتی سکولار و استوار بر موازین دموکراسی بدون پسوند و پیشوند است. حکومتی که استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را تضمین کند، حکومتی که برای کلیه شهروندان، گذشته از تعلقات مذهبی، گرایش های جنسی، تمایلات اجتماعی و وابستگی های قومی حقوق برابر قایل شود .

نوشته ی Claude J. Summers و Brandon Hayes

ترجمه ی روزبه



واژه Sissy که امروزه برای خطاب به مردان دارای شخصیت زنانه استفاده می شود، در حقیقت از کلمه محبت آمیز Sissy بعنوان، خواهر یا همان Sister ریشه می گیرد که بعداً بصورت کلمه ای اهانت آمیز برای نقل مردان دارای شخصیت زنانه استفاده شد. کتاب فرهنگ لغات American Heritage ، Sissy را پسری با حرکات و رفتارهای دخترانه معنی می نماید. و در ایران واژه ی اواخواهر دقیقاً به همین معنا کاربرد دارد.

این واژه تحقیر آمیز بوده و استفاده آن بدین صورت اثرات عمیقی بر رفتارهای کلی مردان دارد و به عنوان سلاحی برای کنترل عرف های اجتماعی مردانه و رفتارهای جنسیتی شایسته، مورد استفاده قرار می گیرد.

در حقیقت نفوذ قدرت این کلمه چنان عمیق است که اکثر پسران، چه آنهایی که در نوجوانی دگرباش بودن خود را کشف می کنند و چه آن دسته که به ماژورینه مردان هتروسکشوال می پیوندند سعی بر این دارند که با دوری از مباحث پر مخاطره ای مانند مدل مو و یا هنر خود را به موضوعاتی مانند ورزش یا حرفه های فنی سرگرم کنند تا مبادا چنین برچسب ننگینی بر آنها خورده شود. در خیلی از موارد، آنها بخش های زیادی از طبیعت ذاتی خود که ممکن است با این معقوله مرتبط شود را، به بهای گزافی، محدود و سرکوب می کنند.

ننگی که همیشه به همراه کلمه اواخواهر می آید، ریشه در ترس و تنفر از دگرباش بودن و تا حدودی زنانه بودن است. مطمئناً ترس و دلواپسی که همیشه در فکر پسرانی که به آنها برچسب اواخواهر بودن خورده وجود دارد ناشی از ترس (انتظار) دگرباش شدن خود در آینده می باشد.

عمق تاثیر این کلمه واکنش عظیمی بر رفتار مردان داشته و همچنین نحوه معاشرت مردان چه در جمع هتروسکشوال ها و چه بین افراد دگرباش دستخوش اثرات این واژه شده است. بعضی از مردان دگرباش با واکنش های فراگیر معکوس مردانه و ماسکیولین سعی می کنند خود را با نرم های اجتماعی هماهنگ سازند و بعضی دیگر ( Sissy ها که حتی توسط بستگان خود به آنها، ملکه، Queen نیز خطاب می شود ) با بروز فاحش رفتار های زنانه خود و اغراق حرکات دخترانه، حداقل در معاشرت با جمع های دگرباشان دیگر از الحاق واژه اواخواهر بر هویت خود ابائی ندارند.

در سال 1973، انجمن روانپزشکی امریکا (APA)، با آرای خود، دگرباش بودن را از لیست بیماری‌ها حذف نمود اما در سال 1980، همین انجمن مقاله‌ای دیاگنوستیک و آماری را به چاپ رساند که در آن از دگرباش بودن به عنوان "اختلال هویت جنسی در کودکی" و "سندرم پسران اواخواهر" یاد نمود.

برای تشخیص چنین اختلالی، کودک می‌بایست دقیقا دارای روحیات جنس مخالف بوده و از رفتارهای کرداری جنس مخالف نیز پیروی نماید. تلاش‌های گوناگونی صورت پذیرفت تا "سندرم پسران اواخواهر" به عنوان جایگزینی برای واژه دگرباش بودن در این مقاله ثبت شود و رفتار اختلالی جنسیتی در لیست موارد پاتولوژیک آسیب شناسی (بیماری‌ها) قرار گیرد.

در بسیاری از اتوبیوگرافی‌های مردان دگرباش، اقلب این موضوع به چشم می‌خورد که در دوران کودکی آن‌ها بدلیل دارا بودن رفتارهای نامتعارف دخترانه، از جمع دوستان و همسالان خود کنار گذاشته می‌شدند. در کتاب خاطرات آلن هلمز، "مرد جوانی از دهکده"، نشر 1995، او چنین می‌نگارد: "آرام آرام متوجه شدم که من، فاجعه آمیز تعریف از جوانی آمریکایی تبار هستم، من (حتی نمی‌توانم خودم را راضی به نوشته اسمش کنم!) یک اواخواهر بودم.

با وجود اینکه رفتار دخترانه در زمان کودکی تنها در جرگه زندگی افراد دگرباش قابل تعریف نیست و تمامی دگرباشان در کودکی عنوان اواخواهر را به همراه نداشته‌اند، اما در کل برچسب اواخواهر بودن جزئی از زندگی گذشته عده کثیری از دگرباشان است. این مسئله ارتباط تنگاتنگی را بین موضوع "رفتارهای نامتعارف جنسیتی" و بعدا دگرباش بودن را اظهار می‌نماید. شناخت فردی بعنوان اواخواهر، در بعضی موارد، اولین قدم برای شناختن پتانسیل وی در دگرباش بودن است. اطلاق واژه اواخواهر در جمع همسالان و بستگان اغلب دردناکترین تجربه است. پیروی از رفتارهای هنجاری جنسیتی در اکثر جوامع بسیار نافذ و در برگرنده است و کودکان و مردان نوجوان دارای منش‌های دخترانه عموما" به صورت طاقت فرسایی مورد آزار فیزیکی و روانی قرار می‌گیرند.

## اواخواهر ها و هویت

منش بد فرهنگی جوامع در روبرویی با اواخواهرها، به فرهنگ دگرباشان بالغ نیز سرایت کرده است. در سال 1996، در برنامه رادیویی بین المللی "این زندگی آمریکایی"، "This American Life"، مقاله نویس سکس، دن سوج Dan Savage، بدین موضوع اشاره نمود که در اکثر آگهی‌های دگرباشان برای پیدا نمودن شریک زندگی، شرط مردانه بودن، ماسکولینیتیه و کردار مردانه Straight Acting به چشم می‌خورد. در این مطالب، در می‌یابیم که نه تنها در دنیای معاشرتی دگرباشان (حداقل برای آنهایی که آگهی چاپ نموده بودند) صفات مردانه بودن، و کردارمردانه بیشتر مورد تقاضا و دارای گرایش شهوانی بالاست، بلکه حرکات زنانه و رفتار دخترانه به شدت مورد بی‌رغبتی و تنفر قرار می‌گیرد. چنین بی‌رغبتی ممکن است ناشی از نگرش دگرباشان برای یافتن شریک حاصل شده باشد ولی در اصل ریشه در هوموفوبیای داخلی شخصیتی (Internalized Homophobia) دارد.

لازم به ذکر است که در جوامع دگرباشان نیز همچون در جوامع هتروسکشوال، منش‌های جنسیتی با عناوین چند قطبیتی گوناگونی

نام گذاری می شوند. مردان دگرباش خود را با عناوینی چون "Butch یا Flamer"، "Top یا Bottom"، "Macho یا Queen" دسته بندی می کنند. چنین دسته بندی شخصیتی، نه تنها برای تعریف خصوصیات، رفتار و سلاقی یک شخص به کار گرفته شده بلکه از آن به عنوان روشی زیرکانه برای درج هویتی فرد در میان طیف گسترده جنسیتی نامتعارف، استفاده می شود. در جوامع دگرباش معاصر، شخص ماسکولین دارای درجه بالاتری از افراد با رفتار دخترانه می باشد. در همین حال، سنت عکسی در میان جوامع دگرباش نیز وجود دارد که رفتار های زنانه و اواخواهر بودن را ارجح تر دانسته و همینطور مردانی وجود دارند که آنان را از نظر شهوانی نیز بیشتر می پسندند.

اغلب، فرد با رفتارهای دخترانه به عنوان مشخصه روشن دسته دگرباشان به حساب می آید، کسی که نمی تواند در فضای هوموفوبیک جامعه منش خود را مطابقت دهد. چنین ناتوانی در پنهان سازی رفتارها، توانمندی های شخصیتی ستودنی همچون صداقت، غرور و شجاعت را در آنها بوجود می آورد. با وجود اینکه اواخواهر ها بعنوان افراد ترسو و ضعیف فرض می شوند اما با رویارویی و مقابله با هنجارهای عمومی جامعه و تحمل خصومت های ناشی، شجاعت و قدرت مقاومت بالایی را در خود بوجود می آورند.

همانگونه که سوچ Savage نیز اشاره کرده است، اواخواهر در مقایسه با دسته Butch و مردانه اغلب شجاع تر و دارای اعتماد به نفس بیشتری می باشند. همچنین آسیب پذیری اواخواهر ها که همیشه در مقایسه با دگرباشان محدود به خانه و Closeted، در برابر عداوت و دشمنی جامعه بیشتر بوده، حس همدردی و نوع دوستی را در جوامع دگرباش برای آنها به ارمغان آورده و همین امر دسته بندی ها و برتری های اروتیک مختلفی را حاصل می شود. لازم به ذکر است، به موازات چنین خصوصیات و شرایط، همیشه حس همبستگی خاصی میان آنها با تمامی دگرباشان وجود دارد که از آن به واژه Sisterhood یاد می شود. این حس بویژه در میان Queen ها حتی با در نظر گرفتن کردار زنانه آنها، بسیار پر قدرت است.

## اواخواهر ها و فرهنگ مردان دگرباش



تفکر مردانگی و زنانه بودن هتروسکشوالی، در فرهنگ دگرباشان نیز وجود دارد که به اواخواهر ها و رفتار آنها ختم می شود. نه تنها آنها در بعضی مواقع برای مردان دگرباش غیر جذاب هستند بلکه اغلب در نظر مخصوصا افراد ماسکولین دگرباش، بعنوان سمبل ناشایستی از دگرباشان و جامعه آنان، در نگاه هتروسکشوال ها به حساب می آیند. عموماً اینگونه به نظر می آید که اواخواهرها، اختلاف جنسیتی خود را همیشه بزرگنمایی می کنند و حتی در فیلمها و تلویزیون آنها را مورد تمسخر قرار داده و نماینده دگرباشان می دانند. چنین طرز تفکر هایی باعث می شود جمع زیادی از افراد دگرباش از معاشرت با اواخواهر ها دوری نمایند.

دوری دگرباشان از اواخواهر ها و خصوصیات آنها به شفافی در دوره Post Stone و سعی بر

ماسکولین شدن دگرباشان قابل مشاهده است. در دهه 70، پیراهن های مردانه کارگری، بهمراه شلوار جین و ریش و سبیل مردان



دگرباش را بعنوان ماسکولین جلوه می داد. مورد مشابهی نیز در دهه 90 و سعی دگرباشان به شبیه نمودن خود به Abercrombie & Fitch و حالت ورزشی وی، بوجود آمد. هر دو الگو برداری، سعی شدیدی بر دوری از ظاهر دخترانه و اواخواهر داشت. فرهنگ بدنی دگرباشان که در آن فرد با کمک ورزش های پرورش اندام سعی بر ماسکولین شدن دارد، راهی است برای دوری شدید از روحیات و کردار دخترانه. فرهنگ Leather و Bear نیز دو مثال دیگر برای حداکثر دوری از اواخواهر بودن و بزرگنمایی ماسکولینیته است. اغلب چنین حرکاتی برای عدم نزدیکی به فضای اواخواهر بودن از کسانی حاصل می شود که در کودکی طعم تلخ این واژه را چشیده اند. ریچارد گلداشتاین در مقاله اش، "افسانه بزرگ مرد دگرباش" نقطه نظرانی را در مورد رفتارهای منفی در مورد اواخواهرها در فرهنگ دگرباشان ارائه می دهد. وی متذکر می شود که عرف و نرم خاصی برای رفتار دگرباشی موجود نمی باشد ولی از آنجا که کردار ماسکولین در جوامع هتروسکشوال نیز قابل قبول است، اکثرا مردان دگرباش نیز آن را به عنوان رفتار شایسته در خود و دیگر دگرباشان بر می گیرند و سعی بر یافتن حدی متعادل برای هنجار سازی در جوامع دگرباشی ندارند.

اما چنین رفتارهایی در مورد افکار و کردار دگرباشان اواخواهر، تاریخ گذشته و خط مشی دگرباشی را خدشه دار می کند. اواخواهرها نقش بسیار مهمی در ثبات فرهنگی دگرباشان را ایفا کرده اند و آنها بودند که با رفتارهای بزرگنمایی شده، در سینما و یا رویارویی واقعی با مردم، با شوخی ها و طنز ها، قصه پردازی ها و نمایش آستانه تحمل و درک جامعه را در مورد دگرباشان، بالا بردند. علاوه بر این بسیاری از علاقه مندی های واقعی اواخواهرها از مد و فیلمهای قدیمی گرفته تا اپرا و نمایش ها، همکنون از علاقه مندی های اصلی بسیاری از دگرباشان می باشد و مهم نیست که آنها در دسته اواخواهرها قرار گرفته باشند و یا خیر. اواخواهرهای دگرباش، تا حد زیادی در تعریف و تشریح آداب و فرهنگ دگرباشی نقش مهمی داشته اند.

با وجود حرکات و رفتارهای بزرگنمایی شده و دخترانه اواخواهرها، آنها نیز دارای تفکر و انتظارات ماسکولینی بوده و این نوع حرکات زنانه آنها بیشتر حالت اجتماعی دارد تا بیولوژیک. با وجود سعی شدید مبنی بر الگو برداری از شخصیت ماسکولین بعنوان یک دگرباش واقعی، و اینکه با این روش، آستانه تحمل و درک جامعه از دگرباشان بالاتر می رود، اما عده زیادی بر این باورند که این کار روح واقعی و فرهنگ اصیل دگرباشی را از بین برده و گروه ها و انجمن های مختلفی همچون Radical Faeries، در برار کپی برداری و مدل سازی (ماسکولینیته) مقابله کرده و اواخواهرها را سمبل اصلی و روح واقعی دگرباشان می خوانند.

از قدیم، انجمن های LGBTQ در مورد مساله سکس و جنسیت و تعامل یا ناهمخوانی این دو بسیار منعطف و با مدارا بوده اند.

## اواخواهرها و رفتار

با در نظر گرفتن اینکه ممکن است رابطه ای مستقیم بین ناهماهنگی جنسی در کودکی و دگرباشی در آینده وجود داشته باشد، مدرک علمی دال بر اینکه مردان دگرباش بالغ از نظر کردار نسبت به مردان هتروسکشوال دارای ماسکولینیته کمتری می باشند، وجود ندارد. حرکات دخترانه دگرباشان را می توان بیشتر به شرایط فرهنگی-محیطی آنان نسبت داد تا فاکتوری بیولوژیکی.

البته اکثر دگرباشان پس از خودشناسی و سعی بر ورود به ساختار و گروهی که به آن تعلق دارند، چنین رفتارهایی را بعنوان سیگنال

و علامات گروهی بر می‌گزینند. دگرباشان جوان ممکن است حرکات دگرباشان Queen و مسن تر خود را برای هماهنگ ساختن خود با گروهی که در آن هستند، انتخاب نمایند.

بررسی و تعیین میزان رفتار دخترانه در مردان کاملاً به محیط، منطقه، میزان جمعیت شهر، فرهنگ، زمان و شرایط بستگی دارد. بعنوان مثال رفتارهای شایسته یک مرد بالغ هتروسکشوال در یک محیط شهری مانند نیویورک یا شیکاگو، ممکن است در محیطی دیگر دخترانه جلوه نماید. چیزی که به آن متروسکشوال گفته می‌شود، بعنوان مثال مرد هتروسکشوالی در شهری بزرگ که به مد و زیبایی ظاهر علاقه دارد ممکن است در مناطق روستایی نشانی از دگرباشی باشد.

جنسیت، قابل نمایش است اما رفتاری های فردی افراد اواخواهر به شرایط و گروه اجتماعی آنها بر می‌گردد. حتی زنانه ترین مردان، در مواردی می‌توانند خود را مستحکم تر و مردانه تر نشان دهند. بعضی از دگرباشان در محیط کار و یا معاشرت های خانوادگی خود را بسیار ماسکولین تر نشان می‌دهند. اما شخص اواخواهری را در یک Gay Bar در حال معاشرت فرض کنید، جایی که ناهماهنگی جنسی مورد خوشامد قرار می‌گیرد. گوناگونی شخصیتی و شرایط مختلف، امکان مشخص سازی فردی را بعنوان یک اواخواهر بسیار دشوار می‌سازد. علاوه بر این، اواخواهر بودن یک مرد بیشتر در زمان مقایسه حرکات وی با مردان محیط وی مشخص می‌شود و نه تنها با حرکات فردی او.



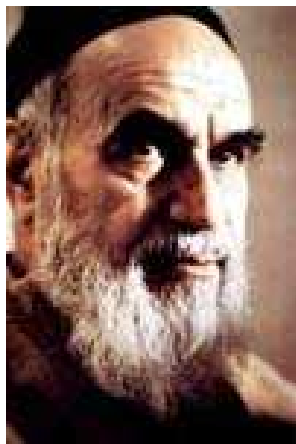
## نتیجه

افراد اواخواهر جزء جدا نشدنی از اجتماع دگرباشان به حساب می‌آیند و با وجود اینکه در بعضی مواقع توسط هتروسکشوال ها و دگرباشان، هردو، پس زده می‌شوند، افراد اواخواهر کمک بزرگی در تثبیت و عمومی سازی و تفهیم دگرباش بودن در جامعه بوده اند و همواره سعی بر این داشته اند تا با استفاده از کردارهای متفاوت خود، افراد اجتماع را در مورد گوناگونی امیال جنسی و ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم آن با جنسیت، به فکر فرو ببرند.

اکثر دگرباشان، اواخواهر نیستند (و تمام اواخواهر ها دگرباش نیستند)، بسیاری از مردان ماسکولین دگرباش از اینکه در آنها حرکات دخترانه دیده شود واهمه دارند و اواخواهر در نگرش کلی اجتماع هسته اصلی دگرباشان را تشکیل می‌دهند. چنین طرز فکری، دوگانگی خاصی را در جامعه دگرباش و هتروسکشوال ایجاد می‌نماید.

دگرباشان، از رفتار های دخترانه فرار می‌کنند و هتروسکشوال ها، دگرباشان را شبیه زنان می‌دانند. این مساله شاید بدین سان شکل گرفته باشد که برای سال های متمادی زیادی دگرباشان دخترنما تنها افراد دگرباشی بودند که بصورت واضح در مقابل دیدگان اجتماع زندگی می‌کردند. آنها آسان ترین نوع دگرباشان برای تشخیص بودند.

موسوی، کروی، خاتمی و هاشمی، تفکر خمینی را دوست دارند. چرا که نه! من هم تفکر خمینی را دوست دارم. شما هم او را دوست دارید. این جمله ها را بخوانید:



1. در جمهوری اسلامی کمونیستها هم در بیان عقاید خود آزاد خواهند بود. (مصاحبه با سازمان عفو بین الملل، نوفل لوشاتو ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸)
2. در حکومت اسلامی رادیو، تلویزیون، و مطبوعات مطلقاً آزاد خواهند بود و دولت حق نظارت بر آنها را نخواهد داشت. (مصاحبه با روزنامه پیرا سره نوفل لوشاتو، ۲ نوامبر ۱۹۷۸)
3. در جمهوری اسلامی زنان در همه چیز حقوقی، کاملاً مساوی با مردان خواهند بود (مصاحبه با روزنامه گاردین نوفل لوشاتو، ۱ آبان ۱۳۵۷)
4. برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی بطور کامل خواهد بود و هر کس خواهد توانست اظهار عقیده خودش را بکند. (کنفرانس مطبوعاتی، نوفل لوشاتو، ۹ نوامبر ۱۹۷۸)
5. دولت اسلامی ما یک دولت دموکراتیک به معنی واقعی خواهد بود. من در داخل این حکومت هیچ فعالیتی برای خودم نخواهم داشت. (تلویزیون NBC، نوفل لوشاتو، ۱۱ نوامبر ۱۹۷۸)
6. هیچ کس حق ندارد برای کشف جرم و گناه جاسوسی دیگران را بکند زیرا این خلاف مقررات اسلام است. (ماده ۶ از فرمان ۸ ماده‌ای)

بعد از انقلاب هم که مجوز تغییر جنسیت را صادر کرد. اگر خمینی این است و اگر اسلام چنین است. بنده به شخصه نه تنها خودم را هوادار ایشان می دانم که به بانگ بلند می گویم که از امروز مسلمانم؛ آن هم از نوع دو آتشفشان! در واقع اگر ایشان تأکید کوچکی بر ازدواج هم جنس گرایان و اقتصاد آزاد هم می کردند، می شد از ایشان با عنوان "معجزه ی هزاره ی دوم" نام برد.

مشکل این جاست که این حرف ها در عمل تغییر کردند. البته شواهدی در سخنان ایشان وجود داشت که می توانست ما را به شک بیاندازد که آیا ایشان خود معنی آن چه را که می گفت می دانست؟ حالا این جملات را بخوانید:

1. از حکما و فلاسفه بزرگ دیگر اسکندر است!!! (کشف الاسرار، صفحه ۳۵)
2. این موضوع مربوط به امروز و دیروز نیست. دو هزار سال است که آمریکا ما را استعمار کرده است (دیدار با دانشجویان خط امام پس از گروهانگیری اعضای سفارت آمریکا، جماران، ۱۹ آبان ۱۳۵۸)

3. امروز بر دکترهای کشور ثابت شده که برای علاج ناخوشیهای مثل تیفوس و تیفوئید (حصه) چاره‌ای جز عمل کردن به طبق

دستورات **یونانی** نیست و **علاجهای اروپایی** نمی‌توانند کاری به اینگونه مرضها بکنند. (کشف الاسرار نوشته امام خمینی، صفحه

(۲۸۰)

با توجه به سخنان چهار سال اخیر کروی و یک ماه اخیر موسوی، واقع بینانه این است که بگوییم این افراد به دنبال "راه امام" نمی‌روند؛ بلکه به دنبال خواسته‌هایی هستند که چنان عمومی بودند که روح ا... خمینی نیز از تظاهر به آن‌ها ناگزیر بود.

مقایسه‌ی افراد پیش از قدرت و پس از آن همیشه به ما نشان می‌دهد که انسان پس از به قدرت رسیدن تغییر اساسی می‌کند. شاید مثال بارز آن را در پیامبر اسلام بتوان دید. سوره‌های مکی قرآن (که در مکه و پیش از به قدرت رسیدن محمد نوشته شده اند) از او و خدایش تصویری مهربان و پر تحمل می‌سازد. اما سوره‌های مدنی (که از زبان کسیست که بر گروهی حکومت دارد و نه تنها امنیت بیشتری پیدا کرده، که گاه می‌تواند امنیت دیگران را هم به خطر بیندازد) اسلامی را تصویر می‌کنند که از دلش طالبان‌بسم به راحتی بیرون می‌آید.

با شدت گرفتن مخالفت‌ها (چه در قلب نظام، چه میان نظام و گروه‌های مخالف) ادبیات کسانی مثل هاشمی با سرعت به سوی ادبیات "خمینی پیش از انقلاب" می‌رود. دلیل آن هم درک درست آن‌ها از شرایط کنونیست. نماز جمعه‌ی هاشمی را پیش از هر چیز باید به عنوان کارنامه‌ی جنبش یک ماه و اندی اخیر مورد مطالعه قرار داد. چرا هاشمی امروز از ادبیات قدرت مدار سی ساله‌ی رژیم فاصله می‌گیرد؟ آیا این به آن دلیل نمی‌تواند باشد که از نظر او این ادبیات شکست خورده است؟

### تفاوت‌های این دو بار

بار اولی که ما انقلاب کردیم، آیت ا... خمینی کعبه‌ی آمال همه بود. از توده‌ای‌ها بگیرد تا مجاهدین. همه به این اجماع رسیده بودند که راه سرنگونی شاه از خمینی می‌گذرد. این درست بود ولی مقصد نامعلوم بود. چک سفیدی که مردم ایران به خمینی دادند، نه تنها خون جوانان جنبش را پایمال کرد که راه نیل به "مردم‌سالاری" را نیز حد اقل سی سال طولانی‌تر کرد. ولی امروز در جامعه‌ی ما آمادگی گذار از موسوی و کروی به روشنی وجود دارد. آن چه در مورد موسوی، من را (به عنوان یک مخالف دیرین) متعجب و خوشحال کرد این است که خود وی نیز به هیچ عنوان قصد مصادره کردن جنبش مردم را ندارد. و در این مورد واقعاً جای تشویق دارد. موسوی به عکس دوران انتخابات که تلاش می‌کرد از خود چهره‌ای ماورایی نشان دهد، در دوره‌ی پس از انتخابات کاملاً به یک انسان تبدیل شده است. انسانی به ارزش هر یک انسان دیگر.

با توجه به حرف‌هایی که در بالا از خمینی ذکر کردیم، می‌شود به این نتیجه رسید که دستور کار ما در سال 88 همان دستور کار سال 57 است. آن چه تغییر کرده است تاکتیک‌های مبارزه است، نه استراتژی. امسال هر کدام از ما خود یک رهبر است. این افزایش ارزش‌های هر فرد مبارز در این دوره، مسئولیت‌زا نیز هست.

ما دگر باشان، امروز در بزنگاه تاریخی ای قرار گرفته ایم. تاریخ ما نشان داده که دهانمان همواره به بیان خواسته ها (ی به حقمان) به راحتی باز می شود. امروز زمان آن است که تاریخ نشان دهد که آیا دست ما نیز در زمان نیاز با وظیفه آشنا هست یا نه! رسیدن جامعه ی ایرانی به دموکراسی در وحله ی اول به معنای حذف کوتاه مدت قوانین ضد دگرباشان (مثل اعدام و...) است. و با ارائه ی آزادی بیان به ما، راه برای تحمیل قوانین دگرباش دوست (مانند آزادی ازدواج و...) باز می شود. در مقابل اگر این جنبش شکست بخورد (که ما نباید چنین اجازه ای بدهیم) یکی از اولین قربانیان جامعه ی ایرانی ما خواهیم بود. فراموش نکنیم که دولت های افتدار گرا برای ایجاد وحشت گاهاً دست به اعدام انسان ها می زنند. چه گروهی از ما بهتر می تواند چنین شانسی را به دولت کودتا بدهد؟ اگر واقع بین باشیم می دانیم که در کشور ما، دگرباشان (خصوصاً همجنس گرایان) به هیچ عنوان از پایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار نیستند. حمله ی احمدی نژاد در نخستین کنفرانس مطبوعاتی اش به ما، با این هدف صورت گرفت که به بخش مهمی از اجتماع بگوید که اوست که از اخلاق دفاع می کند، نه کس دیگر. و بدون داشتن تریبون درون کشور ما تا ابد هم نمی توانیم این تصوّر وحشتناک را از ذهن گروه های "فقیر فرهنگی" پاک کنیم که: "همجنس گرایی غیر اخلاقی است!"

پس شکست این جنبش به هیچ عنوان به سود ما نیست. این را هم فراموش نکنیم که؛ آن هایی که در جنگ غایبند، در تقصیم غنیمت نیز غایب خواهند بود. اگر امروز که هم میهنان ما به کمک ما نیاز دارند سکوت کنیم؛ فردا اخلاقاً لیاقت دریافت کمک هایشان را نداریم.

پیشینیان ما در سال 57 این بازی را باختند، بیاییم ما این بار برنده ی بازی باشیم. برای نزدیک تر بودن به جنبش می شود از سایت های زیر بسیار کمک گرفت:

<http://rapidshare.com/users/5QJC38>

<http://www.facebook.com/mousavi>

<http://balatarin.com/links/popular>

<http://greenwavearchive.blogspot.com>



توی دین هایی که نام خدایی بر خود می گذارند همجنسگرایی نکوهیده شده است. در اسلام هم در پی داستان لوط پیوند و حتا معاشقه همجنسگرایان نکوهیده است. اما آیا دین تنها بنا بر یک روایت دارد روای آدم ها را پایمال می کند؟ این پرسشی بود که چندی پیش از یک حجت الاسلام پرسیدم. او فراتر از این جمله همیشگی که «خدا گفته است این کار نباید انجام شود» پاسخ را داد. وی برای ستیز دین با همجنسگرایی سه فرمود (دلیل) آورد. یکی اینکه همجنسگرایی به زاد و ولد کمکی نمی کند و این پایان آدم ها و رفتن آنان به سوی انقراض خواهد بود. دوم اینکه همجنسگرایی با ارزش ها سر سازگاری ندارد و مایه ی پدیدار شدن اختلال در زندگی آدم ها می شود و سوم، همجنسگرایی مایه ی از هم پاشیدن خانواده ها می شود. او همچنین درباره اینکه دانش تایید می کند همجنسگرایی بیماری نیست نیز گفت: «دانش می گوید چه چیز هست و چه چیز نیست و این ما هستیم که با ارزش ها می سنجیم چه چیزی خوب است و چه چیزی بد» آوردن پاسخ برای این پرسش ها کار سختی نبود و من به این روند پاسخش را دادم؛ درباره فرمود نخست: همجنسگرایی هرگز پایان انسان ها نخواهد بود چرا که تنها یک گروه از مردم جهان همجنسگراییند و شاید تنها این شمار سه دهم جمعیت جهان را تشکیل دهد. از اینها گذشته درباره زاد و ولد هم باید بگویم که همه می دانیم که دین به پیروان هر چه بیشتر نیاز دارد از این رو با همجنسگرایی که بر شمار پیروان یک دین نمی افزاید به ستیز برخاسته (این را می شود به سران کشورها هم تعمیم داد چرا که آنان نیز نیازمند به نفرات بیشتری برای ارتش خود هستند.) که البته این دغدغه ی دین در کشورهای باختری پاسخ گفته شده به این ترتیب که مردان همجنسگرا اسپرم خود را به بانک اسپرم هدیه می کنند و زنان همجنسگرا آن اسپرم را دریافت کرده و باردار می شوند. بنا بر قانون فرزند آنان هم در 18 سالگی می تواند پدر خود را ببیند و اگر خواست رابطه خود را با او ادامه دهد. مردان همجنسگرا نیز می توانند بچه هایی را از پرورشگاه به خانه آورده و بزرگ کنند و خب چه چیزی بهتر از این که فرزندان پرورشگاهی به دست کسانی که دوستش دارند رشد کند. همچنین مردان همجنسگرا اگر بخواهند فرزندشان از پوست و خون خودشان باشد می توانند از زنانی کمک بگیرند که رحم خود را کرایه می دهند و باید این دو نکته را یادآوری کرد که در این نوع فرزند دار شدن حتا نیازی نیست که زن و مرد همدیگر را ببینند و هم چنین همجنسگرا بودن پدر و یا مادر به همجنسگرا شدن فرزند نمی انجامد.

درباره فرمود دوم که همجنسگرایی با ارزش ها سازگاری ندارد نیز گفتم که به گفته دیوید هیوم فیلسوف شهیر باختری «ارزش ها و باید ها و نباید ها اموری اعتباری اند که سرانی برای رسیدن به سود خود آنها را طرح می کنند.» و خب با پروا به این سخن به این می رسیم که دین تنها بنا بر نیاز خود با این امر به ستیز برخاسته و البته نگاه بدی که نسبت به این امر در درازای زمان پدیدار شده تنها بنا بر همین ارزش ها بوده و این یکی از تصاویر ذهنی نابهنجاری است که در درون آدم هاست و البته هرگز «ارزشهایی» که

بخواهد روای همجنسگرایان را زیر پا گذارد ارزش قیمتی ای نیست. به ویژه اینکه دانش روشن می کند که همجنسگرایی بیماری نبوده و گرایش مادر زادی و غیر ارثی است. از همه اینها گذشته همانگونه که گفتم ارزش ها اعتباری اند؛ برای نمونه در آلمان هیترلی برتری نژاد ژرمن یک ارزش بود و یا در افریقای جنوبی سپید پوست بودن ارزش بود تا جایی که حتی دختر بچه های سیاه پوست از خریدن عروسک های سیاه خودداری می کردند پس آیا این ارزش ها ارزشهایی قیمتی شمرده می شد؟

اما درباره فرزند سوم که همان از هم پاشیدن خانواده ها بود. ما در سده بیست و یکم زندگی می کنیم؛ در این سده دیگر چنان دسترسی به منبع های آگاهی رسانی بالاست که یک همجنسگرا خود را بشناسد و بداند گناهکار یا بیمار نیست. از این رو اگر همجنسگرا ناچار شود تن به پیوند با جنس دیگر دهد زندگی آنان آن شور و شادی را نخواهد داشت و چه بسا به جدایی بیانجامد؛ فرزندان طلاق بیشتر شوند و بزه در کشور افزون شود. همجنسگرایان چون نمی توانند ازدواج کنند تن به رابطه جنسی با دیگران می دهند و این افزون بر پیامد های ناسودمند روانی به گسترش بیماریهایی چون هپاتیت و ایدز نیز می انجامد ولی اگر ازدواج آنان آزاد شود نه تنها در این مورد جامعه ای با سلامت روحی و روانی خواهیم داشت بلکه نوع تازه ای از خانواده نیز پدیدار خواهد شد همچنانکه چندی پیش فرزندان همجنسگرایان در یک راهپیمایی پلاکارهایی را در دست داشتند که روی آنها نوشته شده بود:

«خانواده من؛ من، پدرم و پدرم»، «خانواده من؛ من، مادرم و مادرم»

به هر رو انتظار نداشتم که او از سر دیدگاه خود کوتاه آید ولی هنگامی که می خواست پاسخم را دهد این جمله همیشگی را که بیشتر بازگو نکرده بود را بازگو کرد و گفت: «خدا با این کار مخالف است.» و البته در سخنانش می شد این را دریافت که دیگر آن دیدگاه سخت پیشین را در این باره ندارد و حتی شاید دیگر با معاشقه همجنسگرایان چندان هم مخالف نیست.

پی نوشت: کمک گرفته از برنامه فرزندان همجنسگرایان در یکی از برنامه های رادیو رها



امروزه در تعدادی از کشورهای جهان مانند کانادا، انگلستان و ... ازدواج همجنسگرایان عملی قانونی با پشتوانه حقوقی محکم، پذیرفته شده است. اما در کشور ایران همانند دیگر کشورهای مسلمان به دلیل عدم پذیرش همجنسگرایی در مباحث دینی و فقهی، که بارزترین آن داستان قوم لوط و جزای آنها در قرآن کریم و وجود بسیاری روایات و احادیث در این باب است، همجنسگرایی را در زمره جرائم حدی مذکور در کتب فقهی مشهور ( همچون لمعه دمشقیه ) و به تبع آن قانون مجازات اسلامی، که اکثر مواد خود را از همین کتب به عاریه گرفته است، قرار می دهد.

به طور کلی در هر سه جرم زنا، لواط و مساحقه، ادله اثبات جرائم یکی است، یعنی چهار بار اقرار مرتکب یا شهادت چهار مرد عادل. توبه در هر سه جرم پذیرفته شده است و فقط در صورت توبه پس از اقرار، حاکم شرع مخیر در بخشش یا مجازات مجرم است.

به نظر می رسد علت و فلسفه مجازات مرتکبین جرائم جنسی در احکام اسلامی، جلوگیری از تسلیم بر هوای نفس است. انجام چنین اعمالی و سپس اقرار یا اعتراف بر آن از لحاظ روانی زمانی اتفاق می افتد که فرد از عمل خود پشیمان باشد و این زمانی است که وی تسلیم هوای نفس خود شده است.

در اینجا ذکر روایتی از حضرت علی (ع) در مجازات مردی که به زنا خود اقرار کرده بود، به نقل از کتاب قضاوت‌های حضرت علی (ع) نوشته شیخ محمدتقی شوشتری، خالی از لطف نیست:

مردی نزد علی (ع) آمده و گفت: یا امیرالمومنین زنا کرده ام، مرا پاک گردان! امیر از او روی گردانید و به وی فرمود: بنشین و آنگاه به مجلسیان رو کرده و فرمود: آیا نمی تواند کسی از شما که گناهی مرتکب شده گناهِش را پنهان دارد چنانچه خداوند آن را پنهان داشته؟ کنایه از اینکه باید تستر کند و اظهار ننماید. منظور واقعی آن حضرت تعریض به اقرارکننده بود تا از اقرار خویش خودداری کند. بار دیگر مرد برخاسته و گفت: یا امیرالمومنین زنا کرده ام، مرا پاک گردان! آن حضرت به وی فرمود: چه چیز سبب شد تا چنین اقراری بر خود کنی؟! گفت: برای اینکه پاک شوم. سپس آن حضرت به او فرمود: چه پاک‌تری برتر از توبه؟ سپس به اصحاب خود رو کرده و با آنان مشغول صحبت گردید. مرد باز برخاسته و ادعای خود را تکرار کرد. آن حضرت به او فرمود: قرآن می خوانی؟ گفت: آری. به وی فرمود: بخوان. مرد چند آیه از قرآن صحیح قرائت کرد، باز امیر (ع) از او پرسید: آیا مسائل لازم از حقوق خداوند در نماز و زکوة می دانی؟ گفت: آری. آن حضرت مسائلی از او پرسید و آن مرد درست پاسخ گفت. باز به او فرمود: آیا بیمار نیستی؟ کسالتی نداری؟ گفت: نه. امیرالمومنین فرمود: وای بر تو برو تا همانطور که آشکارا از حالت پریده ای و در غیابت نیز از احوالت جويا شویم و اگر باز نیایی تو را



احضار نخواهیم کرد و چون مرد دور شد آن حضرت از وضع بدنی و روانی وی از اصحاب خود سوال کرد، گفتند وی کاملاً سالم و حالش طبیعی است! پس از چندی مرد بازآمد و گفت: یا امیرالمومنین زنا کرده ام، مرا پاک گردان! آن حضرت به وی فرمود: اگر باز نمی آمدی تو را طلب نمی کردیم ولی چون آمده ای و این دفعه اقرار چهارم تو می باشد و حکم خدا بر تو لازم شده است تو را آزاد نخواهیم کرد.» در روایتی دیگر نیز امیر مومنان با مردی که اقرار به لواط با پسری را نموده بود، چنین رفتاری را پیشه نمود و هربار بعد از اقرار وی می فرمود: چنین سخن نگو، شاید اختلال حواسی بر تو عارض شده است.

علی ایحال، آنچه از این روایات مشخص است، روحیه بخشش و سعی در تلقین عدم بیان عمل انجام شده توسط اقرار کننده بوده است. توجه به این حکایت و دقت در احکام اسلامی ما را متوجه این مطلب می سازد که در دین اسلام، سعی بر عدم اظهار آنچه در حریم خصوصی یک فرد اتفاق می افتد می باشد و دلیلی بر اعلام آن در ملاء عام نیست. در ضمن عملی که فرار است بر آن توسط چهار نفر شهادت داده شود قاندا باید در محلی قابل رویت و دید سایرین باشد. کما اینکه طبق مواد قانون مجازات اسلامی اگر شهود کمتر از چهار نفر باشند نه تنها حد بر مرتکب، ثابت نمی گردد بلکه شهود نیز به جرم قذف (نسبت دادن زنا یا لواط به کسی) محکوم به حد می گردند و این نشان دهنده عدم ترغیب سایرین به ایستادن و تماشا کردن اینگونه اعمال است خصوصاً برای زنان. چرا که شهادت آنها در این امور مطلقاً مسموع نیست.

اما با کمی تأمل در فلسفه و علل مجازات لواط و مساحقه، می توان به سادگی درک کرد که صرف مجازات مرتکبین این جرائم نمی تواند دلیل بر عدم پذیرش همجنسگرایان به عنوان بخشی از جامعه دانست. کما اینکه آنچه در مواد قانون مجازات اسلامی مورد حکم قرار می گیرد، انجام عمل لواط یا مساحقه است و هیچ ماده قانونی برای مجرم دانستن یک فرد همجنسگرا وجود ندارد. پر واضح است که در احکام اسلامی، عمل زنا یعنی آمیزش زن و مردی که با هم محرمیت ندارند هم پذیرفته نیست و معصیت محسوب می گردد بنابراین در قانون مجازات اسلامی نیز برای آن مجازاتهای سنگینی در نظر گرفته شده است. پس اگر فرار باشد به صرف جرم دانستن عمل لواط یا مساحقه، همجنسگراها را مجرم بدانیم پس در آن صورت باید دگرجنسگراها را نیز به همین ترتیب مجرم محسوب کنیم.

حال چرا پذیرش وجود و ازدواج همجنسگرایان در جوامع اسلامی و بویژه ایران مطلبی دور از ذهن تلقی می گردد؟ آنچه به نظر مولف می رسد، عدم آمادگی جوامع مسلمان برای قبول این امر است، آن هم با توجه به پیشینه فکری و ذهنی آنان. به عبارت دیگر، برای تغییر یا تصویب هر قانونی باید ابتدا فرهنگ و ذهن مردم جامعه برای پذیرفتن آن قانون آماده گردد و الا مردم به هر حال با اجرای آن قانون مخالفت خواهند کرد. به عنوان مثال در زمان صدر اسلام، برده داری و کنیز داری امری عادی تلقی می شد و حتی در قرآن آیات بسیاری در این مورد داریم، اما با گذشت زمان و تقبیح برده داری در جهان، این احکام نیز به دست فراموشی سپرده شد. پس بهتر است در قدم اول ذهنیت منفی افراد جامعه را در این مورد بخصوص تغییر داد و سپس به دنبال حمایت حقوقی و قانونی از همجنسگرایان باشیم.



پنج دقیقه بود که تو آینه به خودم خیره شده بودم...

صورت‌م رو با آب سرد شستم و تو اتاقم برگشتم. از ظهر که ازش جدا شده بودم، بین زمین و هوا بودم. عادت نداشتم که رک و راست موضوع رو باهش در میون بذارم. هرچی بود ما هنوز با هم رابطه ای نداشتم و از نظر تکنیکی هم اون کار اشتباهی نکرده بود. و اصلا لازم نبود به من جوابی پس بده.

همه ی اینارو میدونستم، اما نمیتونستم تحمل کنم. ساعت رو نگاه کردم، نزدیک نیمه شب بود. پشت میزم نشستم و یکی از

پوشه هام رو در آوردم. و شروع به تصحیح نمرات بچه ها کردم. تقریبا موضوع رو فراموش کرده بودم که به ورقه آهو رسیدم. طبق معمول سفید. تنها نقطه ی سیاهی که رو کاغذش بود. یه حرف "اس" مشککی کوچیک بود که گوشه ی کاغذ نوشته بود. ناخودآگاه لبخند زدم.

با این که وحشتناک از دستش عصبانی بودم نمیتونستم بگم این کار بچه گانش برام بی اهمیته. دستم رو روی کاغذش کشیدم. جایی که قبلا دستای اون قرار داشتن. تلفن رو برداشتم و قبل از این که پشیمون بشم شمارش رو گرفتم. بعد از چند تا بوق گوشی رو برداشتم.

"سلام بر استاد گرامی!"

"سلام. بیدار بودی؟"

"مگه من مرغم مئه تو که ساعت 12 بخوابم؟"

"آخه گفتم دیشب هم تا صبح نخوابیدی لابد خسته ای!"

"دیشب؟"

"اوهوم."

"دیشب پیش مرجان بودم. اتفاقا زیادی هم خوابیدم."

"آهان"

"شیدا چیزی شده؟"

"نه"

"پس چرا اینطوری حرف میزنی. ناراحنی؟"

"باید باشم؟"

"میشه دزد و پلیس بازی رو بذاری کنار و بگی چه مرگته؟ دارم دیوونه میشم."

"من چه مرگمه؟ من طوریم نیست. اما انگار مرجان از دیشب که بوسیدیش نمیتونه از فکرت بیاد بیرون!"

"تو از کجا میدونی؟"

"کلاغه گفت!"

"نه جدا؟"

"ظهر موبایلت رو میز جامونده بود. اس ام اس ات رو خوندم."

"اول که حق نداشتی بخونی! یالا معذرت بخوا! دوم آره من مرجان رو بوسیدم. اما اونطور نیست که تو فکر میکنی!"

"پس چگونه؟"

"مرجان اصلا قضیه اش فرق داره. چند ماهی بیشتر نیست که فهمیده و تا حالا با کسی نبوده. خیلی دلش میخواست بدوننه چطوریه. دیشب هم اونقدر به من اصرار کرد که من قبول کردم. نمیخواستم به خاطر این مسئله گیر آدم ناجوری بیفته. حالا از دیشب که برای بار اول بودن با یه آدم دیگه رو تجربه کرده. مته دخترای 14 ساله مرتب زنگ میزنه و مسیج میده که دوسم داره. خودت که میدونی همه دفعه ی اول عاشق طرفشون میشن."

"میدونم."

"خب منم یه اشتباهی کردم. فکر کردم دارم کمکش میکنم اما نمیدونستم گرفتار میشه. حالا هم خودم درستش میکنم. قول میدم."

"باشه؟"

"باشه."

"اما شیدا نبینم دیگه حرفتو خوردی و نگفتی. این حرفارو آدم اگه نگه باد میکنه و آخرش میترکه! بعد من شیدای تیکه تیکه میخوام"

چیکار؟"

سعی کردم بخندم اما با این که میدونستم موضوع چی بوده. هنوز هضمش برام مشکل بود. چقدر راحت سکس رو از رابطه جدا میکرد.

"آهو. میتونی بیای اینجا؟"

"الان؟؟؟"

"اوهوم."

"فکر نمیکنی پرتم کنن بیرون از خونه؟"

"من میام دنبالت"

"باشه! یکاریش میکنم."

"خرت و پرت اگه داری جمع کن. میخوام این تعطیلی هارو باهم باشیم."

"حله استاد. میبینمت!"

گوشی رو گذاشتم. ورقه هام رو جمع کردم. حاضر شدم و از خونه بیرون اومدم.

\*\*\*\*

حدود نیم ساعت بعد آهو کنارم بود.

"شام خوردی؟"

"اندازه یه گاوا! تو چی؟"

"خوردم یه چیزایی. برم خونه؟"

"صاب اختیاری شما استاد هر جا دوس داری برو!"

سر راه خونه یه مقدار خرید کردیم و برگشتیم. وقتی جلوی در آپارتمان بودیم. آهو پاکت ها رو از دست من گرفت و رو زمین گذاشت. منو به در تکیه داد و بعد لبه اش رو به لبای من فشار داد. طعم گیللاس لبه اش هنوز رو لبام بود که سرش رو بالا آورد.

"این دیگه برای چی بود؟"

"نمیدونم! یهو حس کردم خیلی بامزه شدی! سعی کن بعد از این بیشتر حسود بشی! بهت خیلی میاد."

"اوهوم! خب ديگه؟"

"ديگه نداره! همه ی فسه رو که باهم اینجا نمیگن؟ نکنه تصمیم داری تا صبح همینجا منو دم در نگه داری؟"  
خندیدم. پاکت ها رو از رو زمین برداشتم و در آپارتمان رو باز کردم. آهو منو کنار زد و خودش توی خونه رفت.

"لیدیز فرست نشنیدی استاد؟"

"شما راحت باش!"

"راحتم! خونه خودمونه انگار! شما غصه منو نخور!"

ساکت شدم! میدونستم اگه تا صبح بگم اونم یه جوابی داره که بده. خلاصه کم نمیاره. خرید ها رو روی میز آشپزخونه گذاشتم و رفتم لباسم رو عوض کنم.

"میرم لباسم رو عوض کنم. اگه چیزی خواستی تعارف نکن."

"والا من که تعارف ندارم ولی معلومه تو به زور میخوای تو دهن من کنی که تعارف دارم!"

چشمام رو چرخوندم و به سمت اتاقم اومدم.

"حسود!"

"نمیشنوم! چیزی گفتی؟"

زد زیر خنده و دیگه چیزی نگفت. تو اتاقم بودم، نمیدونستم باید چیکار کنم. یکم این طرف اون طرف رفتم و سعی کردم به خودم مسلط باشم. شیدا نفس عمیق بکش.

یه نفس عمیق کشیدم، لباسم رو عوض کردم و توی نشیمن برگشتم و رو کاناپه کنار آهو نشستم.

"خب؟"

"خب یه جمالت!"

"مسخره نباش! بگو بینم منو آوردی اینجا چیکار کنیم الان؟ من حوصله ام سر رفته!"

"زیرشو کم کن سر نره!"

"نه بابا بامزه هم بودی خبر نداشتیم!"

"اوهوم."

"بر شیطون لعنت! چرا انقدر ماست شدی شیدا! یه کاری یکن!"

"پاشم واست عربی برقصم؟"

"نه نه! مگه میخوای شب کابوس ببینم؟"

"پس تو باشو برقص!"

"تو خوابت بینی رقص منو!"

"حالا من ماستم یا تو لج بازی؟ اصلا تو بگو چیکار کنیم."

"در بیاریم -"

"بی ادب! انگشتم رو لباس فشار دادم. "هیس!"

خندید. روی گونه هاش جال می افتاد. انگشتم رو پایین آوردم. به پشتی کاناپه تکیه اش دادم. صورتم با صورتش یک سانتی متر فاصله داشت. چشمش اونقدر زلال بود که میشد تا عمق روحش رو دید. به خودم لرزیدم. چشمام رو بستم و این بار من لبهام رو لبه‌اش گذاشتم. بعد از چند دقیقه با بی میلی برای گرفتن هوا از لبه‌اش جدا شدم. چشمام رو باز کردم. هنوز چشمش بسته بود. لبخند خوشگلی رو چهره اش بسته شد. صورتش مثل صورت بچه‌ها بود. پیشونیش رو بوسیدم و سرجای اولم نشستم. چند ثانیه تو همون حالت بود. بعد بلند شد سرش رو روی شونه من گذاشت و گفت:

"خب؟"

"آهو واقعا دایره لغت ضعیفه!"

"چطور؟"

"کلمه دیگه جز خب بلد نیستی؟"

"چرا از تو به اوهوم هم یاد گرفتم."

بعد خیلی جدی تو صورتم نگاه کرد. چشمام رو چرخوندم و اون خندید.

"حوصله فیلم دیدن داری؟"

"ام. چه فیلمی شیطون؟"

"من از اون فیلما ندارم! آهو خیلی منحرف شدی!!! پادم باشه راپورتت رو بدم به مامان جونت!"

"منو مامان جونم باهم از اون فیلما میبینیم!"

"جدی؟"

"نه دیگه! سردیم میشه!"

"خیالم راحت شد!"

"خب، اسم فیلمو نگفتی؟"

"lost and delirious"

"ندیدمش! حله بذار ببینیم."

بلند شدم و دی وی دی رو روشن کردم. چراغ نشیمن رو خاموش و کنار آهو برگشتم. پاهاش رو تو بغلش جمع کرد و تکیه اش رو به شونه ی من داد. دستم رو دورش انداختم و دکمه ی پلی رو فشار دادم. وقتی فیلم رو تماشا میکردیم بی حرکت تو همون حالت نشسته بود. چشماش مثل گریه ها تو تاریکی برق میزد. آخرای فیلم متوجه شدم گریه میکنه. دستم رو دورش محکم کردم و بالای سرش رو بوسیدم. فیلم که تموم شد چند ثانیه ای ساکت بودیم. به سمتش برگشتم. اشکهاش رو پاک کردم و بلند شدم که چراغ رو روشن کنم.

"نرو."

"جایی نمیرم. خواستم چراغو روشن کنم."

"نه.. بشین."

نشستم خودش رو توی بغلم فشار داد و گفت: "من خیلی خوش شانسم."

"چطور؟"

"چون تو رو دارم. چون به جای اینکه از دور نگاهت کنم اینجا کنارت نشستم."

چیزی نگفتم. منتظر شدم حرفش رو ادامه بده.

"نمیدونم اگر مته پاولی مجبور بشم از دستت بدم و بعد بودنت رو با یه نفر دیگه ببینم. چیکار باید بکنم. احتمالا همون کاری که اون آخر فیلم کرد. مطمئنم نمیتونم بدونت زنده بمونم."

"میدونی که من ویکتوریا نیستم"

"میدونم..."

"پس دیگه گریه نکن." دوباره اشک هاش رو پاک کردم و بوسیدمش.

"شیدا چرا تنها زندگی میکنی؟"

"گفتم که چون ویکتوریا نیستم. چون به زمانی مامان من همون چیزی رو ازم خواست که خانواده ی اون میخواستن و من دیدیم نمیتونم، نمیتونم به چیزی که هستم پشت کنم. پس از خونه زدم بیرون. اما ویکتوریا مجبور شد قبول کنه و بعد کم کم یادش رفت کی بوده"

"خیلی کم پیش میاد که یکی مئه تو شرایط رو داشته باشه که بیاد بیرون. انگار اینجا جای فیلم و واقعیت عوض شده."

"گمونم حالا من باید بگم خوش شانس بودم."

چند لحظه ساکت شد.

"شیدا.."

"بله؟"

"میشه امشب رو کاناپه نخوابی؟"

"چرا؟"

"نمیخوام به لحظه رو هم از دست بدم."

"من هیچ جا نمیرم آهو همین جا هستم."

"میدونم اما بیا دیگه."

"من میخوام تو راحت باشی."

"من هر جا تو باشی راحتم."

نفس عمیقی کشیدم و بلند شدم. تلویزیون رو خاموش کردم. و پشت سر آهو وارد اتاقم شدم.

"آهو مطمئنی؟"

انگشتشو رو لبم گذاشت. و روی تخت نشست.

"خواهش میکنم چشمات رو بست" امشب کنار من بمون."

سرم رو تکیه دادم و کنارش دراز کشیدم. سرش رو سینه ی من گذاشت. دستامو رو موهای صاف و مشکیش گذاشتم و شروع به نوازشش کردم.

"شیدا خیلی دوستت دارم."

چشماتم رو بستم و آرزو کردم این لحظه همین جا منجمد بشه.

ادامه دارد...





معمولا در روابط طولانی مدت این سوال برای طرفین پیش میاد که آیا میتوانند با هم زندگی کنند یا نه؟

زندگی دو هم جنس با هم اگرچه هنوز کاملا پذیرفته نشده اما منافی را برای زوجین به همراه دارد به عنوان مثال این امکان را به آنها میدهد که وقت بیشتری را در کنار هم صرف کنند و به هم نزدیکتر شوند و شاید تقسیم مسئولیت های زندگی.

بهرتر است قبل از هر تصمیمی به طور جدی درباره ی آن فکر کنید. برای کمک تعدادی از عواملی را که در یک زندگی مشترک تاثیر گذارند نام میبرم. در نگاه اول ممکن است مهم نباشند اما وقتی وارد زندگی شوید تاثیر آنها را درمی یابید!

### عادات

شما و شریکتان آخر یک روز طولانی بعد از ورود به خانه چه می کنید؟ لباس هایتان را، وسایلتان را و غیره. بعد از غذا خوردن چه برسر طرفها می آید؟ چند تا ظرف در سینک هست؟ چقدر باید آنجا بمانند؟

اینها ممکن است زیاد مهم نباشند اما این قدرت را دارند که شما را از کلبه ی عشقی که ساخته اید بیرون کنند و شاید کل رابطه به خطر بیافتد! اگر شما معمولا در حمام یا آشپزخانه ی خانه ای که شریکتان در آنجا زندگی می کند چیزهایی پیدا می کنید که از نظر شما خوش آیند نیستند پس نمیتوانید انتظار داشته باشید که از زندگی در چنین محیطی لذت ببرید. اگر از نظر شما شریکتان اهل تمیز کاری نیست، یا باید با او کنار کنار بیایید یا این واقعیت را بپذیرید که زندگی کنار هم می تواند به رابطه صدمه بزند. باید کاملا مطمئن باشید که می توانید با عادات هم کنار بیایید. مثلا خُر خُر کردن چگونه؟ به یاد داشته باشید که میتوانید یک رابطه ی طولانی و موفق را تجربه کنید بدون اینکه زیر یک سقف باشید.

### درآمدتون را چطور خرج می کنید؟

این سوال صرفا به درآمد مربوط نیست بلکه نشان دهنده ی طرز نگاه به زندگی است. اگر شما درباره ی موارد و اهمیت آنها برای صرف پول روی آنها نگاه متفاوتی دارید پس باید بدانید که این واقعا می تواند مشکل ساز شود. اگر شریکتان ادمی باشد که قبل از پرداخت کرایه خانه به فکر ظاهر و شیک بودن خودش است، نمی تواند ادم مناسبی برای شراکت در چیزی که برایش به سختی کار میکنید باشد! و این وضع بدتر می شود اگر مسئولیت درآمد به دوش یک نفر باشد. در آن وقت است که احساس نفرت پیدا می شود!

این کاملاً طبیعی است که وقتی با کسی یکجا زندگی میکنید در همه چیز از جمله درآمد شریک هستید.

اگر اهداف بلند مدت شما در یک مسیر باشند این خود باعث دلگرمی خواهد بود. پس قبل از اینکه خطر کنید، مطمئن شوید که از این نظر در یک مسیر هستید.

### **طولانی ترین مدتی که با هم بوده اید!**

یک عامل مهم دیگر این است که چقدر از وقتتان را با هم میگذرانید. اگر اوقات فراغتتان را با هم هستید پس عالی خواهد شد اگر شبها را کنار هم بخوابید! اگر زندگی کاری شما خیلی پیچیده است پس زندگی با هم کمک میکند هم مدت بیشتری با هم باشید، هم به کارتان برسید.

اما قبل از این کار حتماً با هم به یک مسافرت چند روزه بروید. صبر شما چقدر است؟ اگر در پایان سفر تصمیم نرفتید که شریکتان را به اصطلاح بندازید تو خیابون!! میتوانید نتیجه بگیرید که راه درست را انتخاب کرده اید.

و چندتا سوال ساده اما با جوابهای بسیار مهم. مثلاً نظر و عقیده ی شما نسبت به مسائل سیاسی چطور است؟ به هم نزدیک یا مثل افراد تندرو اگر مشکلی پیش بیاد خون همدیگر را میریزید؟! شریک شما ادمی اهل معاشرت و اجتماعی، یا ادمی آرام و کم حرف؟ در خانه ماندن را ترجیح می دهد یا همیشه پای ثابت گردش و تفریح؟ دوست دارد اطرافش آرام باشد و در سکوت، یا دلش میخواهد تمام وقتش را با شما بگذراند؟ ادمی مرتب و اتو کشیده یا همیشه مثل مرغ پرکنده اینطور و آنطرف دنبال وسایلیش می گردد؟ عقاید مذهبتان چطور است؟ سیگار میکشد یا الکل مصرف میکند؟ کلاً نظرتان درباره ی بهداشت و سلامت چیست؟ و سرانجام به سکس هم به عنوان یکی از مهم ترین عوامل فکر کنید. به هر حال هیچ نسخه ای وجود ندارد که با کمک اون بشه فهمید ایا زندگی با هم مناسب ما هست یا نه اما همیشه با فکر کردن تصمیم درست رو گرفت.

در آخر این نکته رو از یاد نبرید که پیشرفت رابطه باید به پیشرفت هر دونفر شما کمک کند.

با تقدیم شادباش به جناب آقای احمد رافت جهت دریافت جایزه اخیر وی در ایتالیا.

پی خیزش مردم ایران علیه دستگاه استبداد، سخن از حمله نظامی اسرائیل به تاسیسات هسته ای رژیم اسلامی ایران در محافل خبری به گوش می رسد؛ کشور اسرائیل هیچگاه توان نظامی خویش را بطور کامل بروز نداده است و در هیچ نبردی از پیش نیت خویش را برای حمله اعلام نداشته است. در مورد حمله به ایران نیز تاکنون هیچ مقام اسرائیلی بطور شفاف و بی پرده اظهار نظر ننموده است. این پیش بینی تنها



براساس مانورهای نظامی اخیر ارتش اسرائیل که کارشناسان نظامی آنرا آمادگی جهت انجام یک حرکت نظامی در آینده ارزیابی می کنند، در رسانه های خبری بیان می شود.

آنچه مسلم است آن است که حتی اگر تمام کشورهای جهان، جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک کشور اتمی با توان نظامی بپذیرند، اسرائیل هرگز ایران اتمی را نخواهد پذیرفت و برای دفاع از خویش، بدون کسب مجوز از هیچ کشوری، در آخرین لحظات با توان گسترده نظامی خویش، جلوی ایران مجهر به سلاح هسته ای را خواهد گرفت.

یک حمله محدود به تاسیسات هسته ای ایران می تواند رژیم تهران را شاید برای مدتی اندک از دستیابی به اسلحه اتمی دور نگاه دارد، ولی پس از مدتی دولت ایران، دوباره توان هسته ای خویش را باز خواهد یافت و سریعتر برای دستیابی به نیروی هسته ای جنگی، حرکت خواهد کرد.

تنها زمانی رژیم اسلامی از دستیابی به بمب اتمی باز می ماند که یا به طور کامل به زباله دان تاریخ سپرده شود و یا آنکه کشورهای غربی، خصوصا ایالات متحده آمریکا، بقای حکومت اسلامی ایران را از جانب خویش بیمه کنند و همانند سکوت چندین ساله خویش نسبت به سرکوب گری های چین کمونیستی، در برابر سرکوب مردم ایران توسط حاکمان مستبد، به خواب فرو روند. البته اگر رژیم تهران با این وعده نیز به صورت مخفیانه، همانند گذشته به برنامه سری هسته ای خویش ادامه ندهد.

ایالات متحده آمریکا تا آنجا که بتواند از اقدام خودسرانه اسرائیل جلوگیری خواهد نمود. ولی با توجه به اشتباهات گفتاری و سیاسی که تاکنون از دولت تازه باراک حسین اوباما سر زده است، دولت اسرائیل، امید کمتری به دولت تازه ایالات متحده آمریکا برای جلوگیری از هسته ای شدن جمهوری اسلامی بسته است.

وزیر خارجه ایالات متحده هیلاری کلینتون چندی پیش اعلام داشت که در صورت اتمی شدن ایران، ایالات متحده آمریکا، هم پیمانان

خوبش را در خاورمیانه تجهیز خواهد نمود. این گفته تقریباً به معنی آن است که آمریکا در جلوگیری از دستیابی رژیم اسلامی به بمب اتمی، مایوس شده است و پی تدابیری تازه ای، برای پس از ایران اتمی می گردد.

وضعیت درگیری های آمریکا در افغانستان نیز، امکان نبرد گسترده دیگری را برای ایالات متحده سخت تر ساخته است و پیوند دو هسته بحران عراق و افغانستان، از طریق خاک ایران، برای آمریکا هزینه خواهد داشت.

حمایت ایالات متحده از اسرائیل نیز پس از حمله احتمالی آن کشور به ایران، به واکنش نظامی رژیم تهران بستگی خواهد داشت که واکنش موثری از سوی ایران احساس نمی شود و این تهدیدهای سران رژیم اسلامی همانند تهدیدهای توخالی دیکتاتور سابق عراق صدام حسین علیه اسرائیل، در پی جنگ اول و دوم خلیج فارس می باشد.

در صورت هر گونه حمله خارجی به جمهوری اسلامی ایران، دستان رژیم برای سرکوب داخلی و اعدام بازداشت شدگان اخیر و انحراف رسانه های بین المللی از خیزش مردم ایران را در بر خواهد داشت.

رژیم اسلامی آرزوی بمباران تاسیسات هسته ای خویش توسط اسرائیل را در سر می پروراند تا خود را مظلوم جلوه داده و راه سرکوب گسترده تر را هموار سازد. سودی که از این بمباران نصیب اسرائیل خواهد شد غیرازطمه زدن به خروش ملت ایران، نتیجه بیشتری در پی نخواهد داشت. چرا که بازسازی توان هسته ای برای رژیم تهران سخت نخواهد بود. زمان کنونی برای حمله هوایی اسرائیل به تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی مناسب نیست.

دولت محمود احمدی نژاد علاوه بر امید به سرکوب بیشتر پس از حمله خارجی، این روزها با تغییر معاون و وزیر و وکیل، پی آن است که این ذهنیت را برای مردم ایران ایجاد کند که گویا میان وی و آیت الله خامنه ای نیز شکاف پدید آمده است.

وی مخصوصاً با عزل وزیر اطلاعات (شخص منصوب همیشگی ولی فقیه)، شاید بخواهد به اصطلاح، خود را در برابر ولی فقیه جلوه گر سازد و قدرت خویش را به نمایش گذارد. وی این سالها با توزیع بدون محاسبه پول نقد، میان اقشار آسیب پذیر جامعه و نیروهای سرکوبگر سپاه پاسداران به ویژه بسیج، به هواداری گسترده این گروه از جامعه، از خویش نیز امید فراوان بسته است.

شایعه ای نیز در جریان است که گویا محمود احمدی نژاد با انجام این تدارکات در پی آن است که در آینده ای نه چندان دور، با انجام کودتایی علیه رهبری نظام، قدرت را تماماً به سوی خود و سپاه پاسداران انتقال دهد. این شایعه نیز عامل مهم دیگری است که می تواند جلوی حرکت مردم ایران به سوی آزادی را سد کند؛ بدین ترتیب که مردم را همانند چند سال گذشته که به حمله نظامی دولت جورج بوش دلبسته بودند، این بار نیز نه به امید کودتای احمدی نژاد، بلکه به انتظار کودتا دوباره برای مدتی خاموش نگاه داشته شوند.

البته آیا این کودتا شایعه باشد یا واقعیت، آینده مشخص خواهد کرد. ولی مهمتر آن است که شایعات افرادی نظیر اکبرهاشمی رفسنجانی و خود آیت الله خامنه ای را به چاره جویی وادار ساخته است. البته یکی برای سرقت خیزش مردم و دیگری جهت سرکوب خیزش مردم، ولی هر دو یک هدف را تعقیب می نمایند؛ حفظ نظام جمهوری اسلامی. در این میان سارقان دیگری نیز به هدف سرقت خیزش مردمی ایران و تغییر لباس تن جمهوری اسلامی در کمین نشسته اند.

از سوی دیگر محمود احمدی نژاد ترس از آن دارد که با فوت ناگهانی رهبری، هاشمی رفسنجانی با ساخت و ساز با اعضای مجلس خیرگان یا رهبری را شورایی کند و یا اینکه خود وی یا شخصی معتدل تر را به منصب رهبری بعدی رژیم اسلامی بگمارد. احمدی نژاد نیز بر آن است تا هاشمی رفسنجانی را در نیل به هدف خویش ناکام گذارد.

دوباره آقای محسن سازگارا ارزیابی تازه ای بیان داشته است؛ وی در صدای آمریکا بیان داشت؛ مجتبی خامنه ای پی جانشینی پدرش می باشد و جبهه کودتا (به گفته وی) برای این هدف در تلاش است. وی توضیح بیشتری در این باره بیان نداشت و دلیل منطقی ارائه نکرد. آقای مجتبی خامنه ای چه شرایطی از رهبری را، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی دارا می باشد، موضوعی است که سازگارا اشاره ای بدان نداشت. وی خاطر نشان نساخت که آیا روحانی واجد شرایط دیگری از آقا مجتبی برای پست رهبری وجود ندارد؟ وی اشاره نکرد که آیا مراجع تقلید و آیت الله ها، اساساً چنین فردی را با این شرایط سنی و مقام مذهبی به عنوان ولی فقیه و ارشد خویش خواهند پذیرفت؟ پسندیده تر آن است که آقای محسن سازگارا اندیشمندانه تر سخن بگوید و تنها به دنبال بیان بمب خیری نباشد.

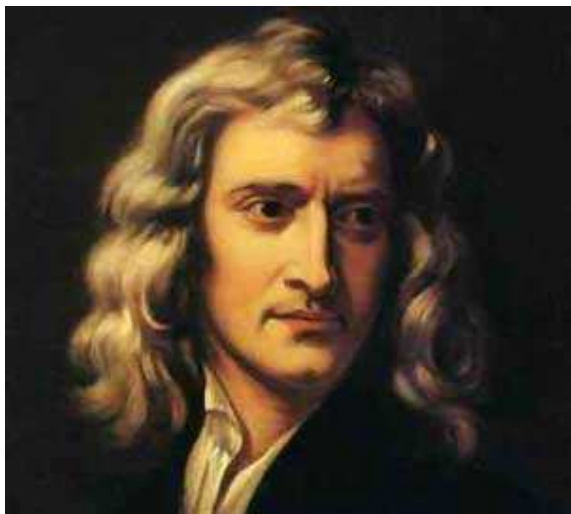
احمدی نژاد اگر بتواند به کمک نیروی نظامی سپاه پاسداران کودتا نماید، دیگرچه نیازی به رهبری مجتبی خامنه ای، به عنوان مقام بالاتر از خویش خواهد داشت؟ تا زمانی که آیت الله خامنه ای در قید حیات است، نیازی به کودتا نمی بیند، پس از مرگ وی نیز احمدی نژاد اگر خود بتواند، از سپاه پاسداران جهت کودتا استفاده می کند و نیازی به جانشینی مجتبی خامنه ای به جای پدرش احساس نمی شود.

در ضمن آقای سازگارا از جانشینی مجتبی خامنه ای، بدون کودتای نظامی سخن راند که بسیار سخت به نظر می رسد. اینها همگی شایعاتی هستند که سد راه دموکراسی برای ایران و ایرانیان خواهند بود و در این زمان هیچگونه ارزش سیاسی، جزء گسستگی و دوگانگی میان مردم ایران و انحراف مسیر آزادی خواهی آنان نخواهند داشت. سران و پایه گزاران رژیم جمهوری اسلامی نیز برای حفظ رژیم نامشروع خویش، در تکاپوی فراوان هستند.

ای صبح به چه شوقی این چنین می آیی؟  
آیا تو نیز نیستی مرا چشم داری؟  
اندیشید سهراب....  
از میان میله ها ی پنجره دست بیرون برد باد انگشتانش را بوسید.  
خندید و در افق خورشید بر او سلام داد  
چشم بر هم گذاشت، کلیدی در قفل سلول چرخید.  
خنده بر لبانش مرد، تنش یخ زد تنش لرزید.  
آری وقت تمام است زندگی را حرام حکم کرده بر او  
آنکه حرام نمی داند حکم کشتن را.  
چشم می بندد بار دیگر ...  
می ترسد.... مگر چند سال دارد؟  
چنگ می زند بر بازویش کسی، چشم باز نمی کند... می ترسد.  
اشک جاریست بر صورتش....  
نه... پسر گریه نمی کند، پسر عاشق پسر نمی شود.. بدن پسر با پسر آرامش نمی گیرد.  
نه.... نه....  
اما سهراب گریه کرده بود، سهراب عاشق شده بود، سهراب آرامش را حس کرده بود.  
و هم این بود جرمش...  
\*  
\*  
ساعتی بعد بدنش تاب میخورد بر بالای سکوی دار انگار میرقصید به آهنگ باد .  
و کسی نوشت :  
جرم : .... لواط....

خرداد 1388

### خانواده و دوران کودکی



ایزاک نیوتن که در روز 25 دسامبر 1642 یعنی سال مرگ گالیله متولد شد از خانواده ای است که افراد آن کشاورز مستقل و متوسط الحال بودند و مجاور دریا در قریه وولستورپ میزیستند. نیوتن قبل از موعد متولد شد و زودرس به دنیا آمد و چنان ضعیف بود که مادر گمان برد او حتی روز اول زندگی را نتواند به پایان برد. پدرش نیز در عین حال اسحق نام داشت و در 30 سالگی و قبل از تولد فرزندش در گذشت. پدرش مردی بوده است ضعیف، با رفتار غیر عادی، زودرنج و عصبی مزاج مادرش هانا آیسکاف زنی بود مقتصد، خانه داری بود صاحب کفایت و صنعتگری با لیاقت آیزاک دوره کودکی شادی نداشت. او سه ساله بود که مادرش با بارناباس المیت

کشیش مرفه با سنی دو برابر سن خود ازدواج کرد. جدایی از مادر ظاهرا سخت بر شخصیت او اثر گذاشت و تقریبا مسلم است که رفتار بعدی وی نسبت به زنان را نیز شکل داد. نیوتن هیچگاه ازدواج نکرد اما یکبار (شاید هم دو بار) نامزد کرد به نظر میامد که تمرکز او منحصر روی کارش بود نه سالی که نیوتن در وولستورپ جدا از مادر گذرانید. برای وی سالهای دردناکی بود، داستانهایی بر سر زبان است که نیوتن جوان از قبه کلیسا بالا می رفت تا نورث ویتام ده مجاور را که مادرش اینک در آن زندگی میکرد، از دور ببیند. آموزش ابتدایی رسمی نیوتن در دو مدرسه کوچک دهکده های اسکلینگتن و راجفورد صورت گرفته بود که هر دو برای رفت و آمد روزانه به خانه او نزدیک بودند .

### کشف استعداد

چنین به نظر می رسد که اولین بار دایی او که کشیشی به نام ویلیام آیسکاف بوده است متوجه شد که در نیوتن استعدادی مافوق کودکان عادی وجود دارد. بدین ترتیب ویلیام آیسکاف مادر را مجاب کرد که کودک را به دانشگاه کمبریج (که خودش نیز از شاگردان قدیمی این دانشگاه بود) بفرستد. مادر نیوتن قصد داشت وی را در خانه نگهدارد تا در کارهای مزرعه به او کمک کند، در این هنگام نیوتن 15 ساله بود. کمبریج در آن زمان دیگر آکسفورد را از مقام اولی که داشت خلع کرده، به قلب پیوریتانیسم انگلیس و کانون زندگی روشنفکری آن کشور بدل شده بود. نیوتن در آنجا مانند هزاران دانشجوی دیگر دوره کارشناسی، خود را غرق مطالعه آثار ارسطو و افلاطون می کرد. نیوتن در یکی از روزهای سال 1663 یا 1664 شعار زیر را در کتابچه یادداشت خود وارد کرد. افلاطون دوست من و ارسطو هم دوست من است، اما بهترین دوست من حقیقت است او از کارهای دکارت در هندسه تحلیلی شروع کرده سریعا تا مبحث روشهای جبری پیش آمده بود، در آوریل 1665 که نیوتن درجه کارشناسی خود را گرفت، دوره آموزشی او که میتوانست

چشمگیرترین دوره در کل تاریخ دانشگاه باشد بدون هیچگونه شناسایی رسمی به اتمام رسید. در حدود سال 1665 مرض طاعون شیوع یافت و دانشگاه دانشجویان خود را مرخص کرد. نیوتن به زادگاه خود مراجعت کرد همین موقع بود که هوش و استعداد نابغه بزرگ آشکار گشت، زیرا تمام کتابها و جزوه های خود را در دانشگاه جا گذاشته بود فکر خود را آزاد گذاشت که به تنهایی از منابع خاص خود استفاده نماید. در این هنگام نیوتن بیش از 22 سال نداشت ولی بیش از ارشمیدس و دکارت درباره معرفت ساختمان جهان دقیق شده بود، نیوتن ضمن دو سالی که در وولستورپ بود حساب عناصر بی نهایت کوچک قانون جاذبه عمومی را کشف کرد و تئوری نور را بنیان گذاشت .

### داستان سیب نیوتن

این داستان که سقوط سیبی از درخت نیوتن را به فکر کشف جاذبه عمومی انداخته است به نظر درست میآید او از آن لحظه این پرسشها را برای خود مطرح کرد: چرا سیب به پایین و نه بالا سقوط می کند؟ و چرا ماه بر زمین نمی افتد؟ این اندیشه ها بعدها او را به کشف قانون نیروی گرانش رهنمون شدند، هنگامی که نیوتن چندین سال بعد پاسخ این پرسش را توانست بیابد، در واقع یکی از قانونهای فیزیک را کشف کرده بود که بر تمام عالم حکمفرماست .

### کشفیات نیوتن

قانون نیروی گرانش او پس از شیوع طاعون و بازگشت به ملک مزرعی مادرش، طی 18 ماه به آگاهی ها و کشفهایی بیش از آنچه که دانشمندان دیگر در طول عمر خود دست مییابند، دست یافت. او در این مدت ساخت و ساز قانون نیروی گرانش را آغاز کرد. او در باره نور و رنگهای آن پژوهش کرد، دلیل جزر و مد را کشف کرد، قوانین و حرکات بخصوصی را به درستی تشخیص داد و معادله هایی برای آن نوشت که بعدها اساس و بنیان دانش مکانیک شد. در مورد نیروی گرانش نیوتن معتقد بود که نه تنها زمین چنین نیروی گرانشی دارد، بلکه تمام اجسام و اجرام چنین خصوصیتی دارند .

روزی که او منشوری را در دست گرفت و اجازه داد تا پرتو نور خورشید از میان آن بتابد. او با این کار کشف کرد که نور سفید به هنگام ورود به منشور شیشهای منحرف می شود و به 7 پرتو نور اصلی با رنگهای گوناگون تجزیه میشود، آنها رنگهای رنگین کمان هستند که طیف یا بیناب نامیده میشوند و عبارتند از: سرخ، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش. او تمام این کشفیات را در یک دوره زمانی 18 ماهه به انجام رسانید بالاخره طاعون ریشه کن شد و او به لندن برگشت تا تحصیلات خود را به پایان برساند و 3 سال پس از آن را صرف کاوش و پژوهش در ماهیت و طبیعت نور کرد. او همچنین نخستین دوربین نجومی آینههای را ساخت تلسکوپ آینههای رصدخانه مونت پالومار در کالیفرنیا نیز، که آینه آن 5 متر قطر دارد بر اساس اصول و قواعد نیوتن بنا شده است .

### دوران میانسالی و بیماری نیوتن

نیوتن در اثر مطالعات فراوان مبتلا به ناراحتی عصبی شد. از دو ناراحتی عصبی که نیوتن پیدا کرد، اولی ظاهرا در سال 1678 و دومی در سال بعد از فوت مادر او بود. در این دره وی مدت 6 سال از هر گونه مکاتبه مربوط به تلاشهای ذهنی دست کشید، به هر صورت عالم کیهانی بود. دوران مابین 1684 و 1686 از نظر تاریخ فکری بشر مقام ارجمندی دارد، در این دوران هالی توانست با تدبیر بسیار نیوتن را وا دارد که اکتشافات خویش را در نجوم و علم حرکات به منظور انتشار تدوین کند و نیوتن نیز به این کار رضایت داد. در سال 1687 در 45 سالگی قانون جاذبه زمین و سه قانون در باره حرکت را در کتابش که به زبان لاتین نوشته شده بود با خرج هالی منتشر



کرد. نیوتن به مطالعات عظیم دیگری پرداخت که حتی امروزه نیز کامل نشده است و آن اینکه با بکار بردن قوانین علم الحركات و قانون جاذبه عمومی فرورفتگی زمین را در دو قطب آنکه نتیجه دوران روزانه زمین به دور محورش میباشد محاسبه کرد و به کمک این محاسبه در صدد برآمد سیر تکامل تدریجی سیاره را مورد مطالعه قرار دهد. نیوتن تغییرات وزن اجسام را برحسب تغییر عرض جغرافیایی مکان بدست آورد و نیز ثابت کرد که هر جسم تو خالی که به سطوح مروی متحدالمرکز و متجانس محدود شده باشد، نمیتواند هیچگونه نیرویی بر اجسام با ابعاد کوچک که در نقطه غیر مشخصی در داخل آن قرار داشته باشند اعمال کند.

نیوتن در پاییز سال 1692 هنگامی که به 50 سالگی رسید نزدیک میشد به سختی مریض و بستری شد، بطوری که از هر گونه قوت و غذایی بیزار شد و دچار بیخوابی مفرط گردید که به تدریج به بیخوابی کامل تبدیل شد. خبر کسالت شدید نیوتن در قاره اروپا انتشار یافت. لیکن بعد از آنکه خبر بهبودی او را دادند دوستانش شادمان گردیدند. حکومت بریتانیا به منظور قدر دانی از خدمات این دانشمند بزرگ یک منصب بسیار بالای دولتی به وی اعطاء کرد و او در سال 1700 میلادی به عنوان خزانه دار کل سلطنتی منصوب شد، منصبی که تا آخر عمرش آن را حفظ کرد. در همان سال به عضویت آکادمی علمی فرانسه نیز انتخاب شد، در سال 1705 اعلی حضرت ملکه (ملکه انگلستان) به وی عنوان SIR اعطاء کرد و به احتمال قوی اعطای این افتخار بیشتر به مناسبت خدمات او در ضرب مسکوکات بوده است تا به علت تقدم فضل او در معبد عقل و کمال.

### نیوتن از نگاه خودش

وی چندی پیش از وفاتش با نگاهی به زندگی علمی طولانی گذشتهاش از آن این خلاصه را بدست داد: من نمیدانم به چشم مردم دنیا چگونه می‌آیم، اما در چشم خود به کودکی میمانم که در کنار دریا بازی میکند و توجه خود را هر زمان به یافتن ریگی صافتر یا صدفی زیباتر معطف میکند. در حالی که اقیانوس بزرگ حقیقت همچنان نامکشوف مانده در جلوی او گسترده است، آخرین روزهای زندگی وی تأثر برانگیز و از جنبه انسانی قوی و عمیق بوده است. اگر چه نیوتن نیز مانند سایر افراد بشر از رنج فراوان بی بهره نماند لیکن بردباری بسیاری که در مقابل درد و شکنجه دائمی دو سه سال اخیر زندگانی خویش نشان داد شکوفه‌های دیگری بر تاج گلی که بر فرق او قرار دارد میافزاید .

### وداع با دنیا

در آخرین روزهای زندگی از درد جانگداز آسوده بود در نهایت آرامش در 20 مارس 1727 در 84 سالگی در لندن در گذشت و با عزت و شرف بسیار در وست‌مینستر آبی به خاک سپرده شد. برای قدردانی از این دانشمند بزرگ واحد نیرو را نیوتن نامیده اند. بدون تردید می توان گفت در تاریخ بشریت نامی از مافوق نیوتن وجود نداشته و هیچ اثری از لحاظ عظمت و بزرگی مانند کتاب اصول او نخواهد بود .

### نظریات لاپلاس و لاگرانژ در مورد نیوتن

لاپلاس بزرگترین ادامه دهنده اکتشافات او درباره اش چنین میگوید: کتاب اصول بنای معظمی است که تا ابد عمق دانش نابغه بزرگی را که کاشف مهمترین قوانین طبیعت بوده است به جهانیان ملل خواهد داشت. لاگرانژ درباره او چنین میگوید: نیوتن خوشبخت بود که توانست دستگاه جهان را توصیف کند. افسوس که در عالم بیش از یک آسمان وجود ندارد. ولتر از مشهورترین ستاینندگان او چنین نوشته است: ای رازدار آسمانها و ای جوهر ابدی راست بگو تو نسبت به نیوتن حسادت نمیورزی؟

این حق است که روی پول های کشورمان یادداشت بنویسیم. حق مان نیست؟ خب این کار را به تلافی دیگر حق هایی که آن ها را از ما دزدیده اند برای خودمان محترم می شماریم تا جنبش زنده بماند. تصاویر زیر را نگاه کنید:





گروهی از ایرانیان با استفاده از پرینترهای شخصی شان این تصاویر را روی پول ها چاپ کرده اند. این یک مبارزه ی مدنی است. پول تنها چیزی است که مدام در دست مردم سرتاسر کشور ما در گردش است و ما می توانیم از آن به عنوان "رسانه ی ملی" مان استفاده کنیم. لازم نیست حتی پرینت رنگی کنیم، میتوانیم با دست شعار بنویسیم.

من تا به حال ده ها بسته ی اسکناس را به رسانه ی ملی تبدیل کرده ام.

شما هم کارمندان این رسانه ی ملی شوید.

[www.mirhusseincafe.wordpress.com](http://www.mirhusseincafe.wordpress.com)